

۴شنبه ۱۷/۱۰/۱۴۰۴ - ۱۷ رجب ۱۴۴۷ - ۷ ژانویه ۲۰۲۶ - فقه معاصر - فقه الاداره - فقه انگیزش (مدیریت رفتار سازمانی) - فقه روابط انسانی در سازمان - نقشه راه مصباح الشریعه از امام صادق ع - روابط اربعه سازمانی - رابطه سوم - معامله الخلق (رابطه مدیر به کارکنان و مشتریان و مشترکان) - اصول سبعة - درس ۷۱ - اصل اول - حلم و بردباری در قبال نقد ناقدان

مسئله ۷۱: ارتباط سازمانی مدیران با کارکنان، ارباب رجوع، مشترکان و رقبا باید خداگونه و پیامبرگونه بر اساس «حلم» باشد که در بردباری با نقدهای آراء، افکار، تصمیمات و اقدامات او تجلی می‌کند و باعث انگیزش ناقدان و بهبود مستمر امور در سازمان می‌شود

معلوم شد که مدیریت رفتار سازمانی به عنوان محور سوم از محاور اربعه‌ی علم اداره به غرض ایجاد انگیزه در کارکنان ترسیم شده است که اگر به نحو صحیح و شرعی و کامل اجرایی شود سازمانیان را برمی‌انگیزد. در این محور تفقه و احکام آن را استنباط می‌کنیم. این محور دارای ارکان اربعه (رهبری، ارتباطات، اصلاحات و حل تعارضات) است که رکن رهبری را وظیفه‌ی خطیر بر دوش مدیر می‌داند و آن را با ۲۰۰ فتوا پست سرگذاشتیم. در سال تحصیلی جاری به رکن ارتباطات مشغولیم و طبق نقشه‌ی مصباح الشریعة امام ابو عبدالله الصادق علیه السلام پیش می‌رویم که ارتباطات

۱ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام أَصُولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ مُعَامَلَةُ اللَّهِ وَ مُعَامَلَةُ النَّفْسِ وَ مُعَامَلَةُ الْخَلْقِ وَ مُعَامَلَةُ الدُّنْيَا وَ كُلُّ وَجْهِ مِنْهَا مُنْقَسِمٌ عَلَى سَبْعَةِ أَزْكَانٍ أَمَّا أَصُولُ مُعَامَلَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَسَبْعُهُ أَشْيَاءٌ أَدَاءُ حَقِّهِ وَ حِفْظُ حُدُودِهِ وَ شُكْرُ عَطَائِهِ وَ الرِّضَا بِقَضَائِهِ وَ الصَّبْرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ تَعْظِيمُ حُرْمَتِهِ وَ الشُّوقُ إِلَيْهِ وَ أَصُولُ مُعَامَلَةِ النَّفْسِ سَبْعَةُ الْحَوْفِ وَ الْجُهْدُ وَ حَمْلُ الْأَدَى وَ الرِّيَاضَةُ وَ طَلَبُ الصِّدْقِ وَ الْإِخْلَاصُ وَ إِخْرَاجُهَا مِنْ مَحْبُوبِهَا وَ رِبْطُهَا فِي الْفَقْرِ وَ أَصُولُ مُعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةُ الْحِلْمِ وَ الْعَفْوُ وَ التَّوَاضُعُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّقْفَةُ وَ النَّصْحُ وَ الْعَدْلُ وَ الْإِنصَافُ وَ أَصُولُ مُعَامَلَةِ الدُّنْيَا سَبْعَةُ الرِّضَا بِالذُّونِ وَ الْإِيقَاتُ بِالْمَوْجُودِ وَ تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ وَ بَعْضُ الْكَثْرَةِ وَ اخْتِيَارُ الرَّهْدِ وَ مَعْرِفَةُ أَفَاتِحِهَا وَ رَفْضُ شَهَوَاتِهَا مَعَ رَفْضِ الرِّيَاسَةِ فَإِذَا حَصَلَتْ هَذِهِ الْحِصَالُ فِي نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَهِيَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ وَ عِبَادِهِ الْمُتَقَرَّبِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ حَقًّا. (امام جعفر بن محمد علیه السلام، مصباح الشریعة، ص. ۵) قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ فَمَا قُبِدَ مِنْ الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا حَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَيُّ مُوْجُودٍ فِي عَيْبَتِكَ وَ فِي حَضْرَتِكَ وَ تَنْفِيسِ الْعُبُودِيَّةِ بَدَلُ الْكُلِّ وَ سَبَبُ ذَلِكَ مَنَعُ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى وَ حَمْلُهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَرْكُ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْعُزْلَةِ وَ طَرِيقَةُ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عُبِدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنَّ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَبْرَأُكَ وَ حُرُوفُ الْعَبْدِ ثَلَاثَةٌ علیه السلام ع ب د فَالْعَبْدُ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَ الْبَاءُ بُوْنُهُ عَمَّنْ سِوَاهُ وَ الدَّالُّ دُنُوهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى يَلَا كَيْفٍ وَ لَا حِجَابٍ. وَ أَصُولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ كَمَا ذُكِرَ فِي أَوَّلِ الْبَابِ الْأَوَّلِ. کسی که در مسیر عبودیت است می‌باید در چهار جهت معامله و کارپردازی داشته باشد. اول: کارپردازی و معامله‌ی او با خدای خود، یعنی آن وظائفی که در مقابل پروردگار متعال باید انجام بدهد. دوم: معامله‌ی او در مقابل و با نفس خود. سوم: معامله‌ی او با مردم. چهارم: معامله او با دنیا و در مقابل زندگی مادی دنیوی. و هر یک از این چهار رقم معامله بر هفت رکن استوار می‌شود. اما ارکان و اصول معامله با خداوند متعال: پس عبارت‌اند از به جا آوردن حقوق ربوبیت و الوهیت او، و حفظ و مراقب از حدودی که معین شده است، و سپس‌گزاری از نعمت‌ها و الطاف او، و راضی شدن به قضا و تقدیر و حکم او، و صبر و شکیبایی در مقابل ابتلائات و ناراحتی‌ها، و در همه حال از او تجلیل و احترام و تعظیم نمودن، و شوق و علاقه به سوی او داشتن. دو مطلب در این مورد بیان می‌شود: اول: تناسب حروف عبد با حقیقت عبودیت که هر حرفی به ترتیب مقامی را از مقامات عبودیت دلالت دارد: علم، بعد از ما سوی، قرب و دنو بحق، و تا این سه مرحله محقق نگردد،

حقیقت عبودیت صورت نمی‌گیرد. دوم: معاملات کسی که در مرحله‌ی عبودیت ادامه‌ی وظیفه می‌دهد؛ و لازم است شرائط و خصوصیات را در مقابل خالق و خود و خلق و دنیا که پیوسته با این چهار موضوع تماس مستقیم و ارتباط دارد رعایت کند. در مرتبه‌ی اول باید متوجه باشد که لازم است معامله و روش او در مقابل پروردگار متعال با رعایت هفت اصل صورت بگیرد. و اگر در یکی از این هفت اصل رخنه و تسامحی وارد شود: بنای عبودیت سست و متزلزل و واژگون خواهد شد. او را به چشم پاک توان دید چون هلال/هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست؛ فرصت شمر طریقه‌ی رندی که این نشان/چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست. و ارکان و اصول معامله با نفس هفت است: پیوسته مجاهدت با نفس و کوشش داشتن، و ترس و خودداری را شعار قرار دادن، و به آرزو و ناراحتی‌ها و ریاضت‌ها متحمل شدن، و راستی را در کردار و گفتار منظور داشتن، و در همه‌ی اعمال روی خلوص نیت اقدام کردن، و نفس را از هوی‌ها و خواستنی‌های او نگه داشتن، و با عالم فقر آشنا شدن. و ارکان و اصول معامله با مردم نیز هفت است: بامردم به حلم و نرمی رفتار کردن، و از لغزش‌ها و خطاهای آنان در گذشتن، و در مقابل آنان فروتنی داشتن و از تکبر دور شدن، و با سخاوت و کرم رفتار نمودن، و با مهربانی و عطف با آنان معامله کردن، و همیشه با صفا و خیر خواهی و خلوص مواجه شدن، و عدل و انصاف را شیوه خود قرار دادن است: و ارکان و اصول معامله با زندگی دنیا نیز هفت است: در زندگی دنیوی به حد قلیل راضی بودن، و در حدود امکانات خود بخشش و گذشت داشتن و در موارد خیر مصرف کردن، و آنچه موجود نیست و به دست نیاید طلب کردن، و به مال زیاد و دارایی بسیار علاقه نداشتن و بلکه مبعوض داشتن، و انتخاب کردن روش

چهارگانه‌ای را با خالق، نفس، خلق و دنیا تنظیم فرمود. در دو رابطه با خالق و نفس با ۷۰ فتوا متفقه شدیم. حال نوبت معامله‌ی ثالث یعنی تعامل سوم مدیر با خلق رسیده است. مراد از معاملات همان تعاملات است که مصداق بارز آن تعاملات یعنی ارتباطات سازمانی است و دو شاخه‌ی ساختاری و رفتاری دارد. ساختاری را در دو دهه‌ی قبل طی کرده‌ایم. حال نوبت ارتباطات انسانی رفتاری است که ارتباط با کارکنان، ارباب رجوع و مشترکان و رقبا و... از آن جمله است. خلق به معنای مخلوق خدا و اشرف مخلوقات یعنی انسان است؛ زیرا ارتباط با غیرانسان را احتمالاً در بهار و تابستان سال بعد مورد اهتمام قرار می‌دهیم، ان شاء الله.

حال که هندسه‌ی بحث مشخص شد، در فتوای ۷۱ از اصل اول از اصول سبعة^۲ (ارتباط با خلق) باید آغاز کنیم و این را هم باید بدانیم که اثربخشی و صحت ارتباط با خلق متوقف بر صحت و قوام دو ارتباط قبل با خالق و نفس است.

اما اصل اول در ارتباط به خلق حلم^۳ است که در اهمیت آن گفته‌اند: «کاد الحلیم ان یکون نبیا»،^۴ گویا حلم اساس نبوت و رهبری دینی و مدیریت اسلامی است که از آهن تیزتر و از صد لشکر ظفرانگیزتر است. حلم به

زهد و بی‌علاقه بودن به دنیا و لذات آن، و توجه پیدا کردن به آفات و شناختن گرفتاریها و ابتلاعات دنیوی، و بر انداختن شهوات دنیوی و ترک ریاست و مناصب ظاهری. پس چون این خصوصیات و وظائف در شخص سالک که به سوی مقام عبودیت سیر می‌کند، عملی شد: او از جمله خواص و مقربین و اولیاء بندگان پروردگار متعال محسوب خواهد شد. بحث از خصوصیات هر یک از این موضوعات موجب اطلاع‌ی کلام می‌شود، و مخصوصاً این که در ابواب کتاب از آن‌ها بحث مفصل به میان آمده است. و به طور کلی باید گفت که وظیفه هر کسی که رو به کمال و سعادت قدم بر می‌دارد، اینست که در این چهار رقم از معامله و تماس مراقب باشد. اول: معامله او با دنیاست که در تمام جریان‌ها و امور خود که مربوط به زندگی دنیوی است، هیچ‌گونه علاقه و تمایلی به دنیا نشان نداده، و بلکه خود را از لذات و شهوات و زینتها و عناوین و افتخارات دنیوی کنار بکشد. دوم: معامله او با مردم است که: در همه حال نظر احترام و خدمت و تجلیل و احسان و تواضع و مهربانی و خیر خواهی داشته، و هرگز کوچکترین قصد سوء و نیت آزار و تحقیر و اهانت و ضرر نسبت به آنان روا ندارد. سوم: معامله‌ی او با نفس است که: نفس خود را از تمایل به سوی دنیا و تمایلات و شهوات دنیوی و تساهل و غفلت و آلودگی‌های مادی و خوی‌های حیوانی و افکار شیطانی و آنچه به ضرر و زیان روح انسانی است، نگهداری کند. چهارم: معامله‌ی او با پروردگار متعال است که در همه حال حقوق الهی را رعایت کرده و به وظائف بندگی خود صد در صد عمل کند. و این کتاب شریف از ابتدا تا پایان آن محتوی بحث و شرح این مطالب و این خصوصیات و وظائف است. و انصافاً کتابی به این دقت و محکمی و اتقان که تمام منازل و مراحل سیر و سلوک را بیان و روشن کند به نظر نرسیده است. و جا دارد که حقیقتاً گفته شود: هذا کتاب لو بیاع بوزنه در الکان البائع مغبونا هر گاه این کتاب فروخته شود به ثمنی که به سنگینی آن از جواهرات باشد هر آینه فروشنده مغبون خواهد شد.

^۲ وَ أُصُولُ مُعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ الْحِلْمُ وَ الْعَفْوُ وَ التَّوَاضُّعُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّقْفَةُ وَ التَّصَحُّعُ وَ الْعَدْلُ وَ الْإِنْصَافُ. (همان)

^۳ این واژه مصدری عربی، از ریشه حل م، و معادل بردباری در زبان فارسی است. صفت مشبهه‌ی آن حلیم است. منابع لغت، حلم را علاوه بر بردباری، به درنگ و تأمل، تأخیر در کیفر خطاکار، خویشتن‌داری از هیجان غضب و، عقل معنا کرده‌اند. و سبک‌سری، سبک‌مغزی (طییش) و سَفَه (بی‌خردی) را مفهوم مخالف آن دانسته‌اند. البته عقل از معانی حقیقی حلم نیست، اما چون یکی از اسباب بروز حلم است، مجازاً حلم را عقل معنا کرده‌اند. مفاهیم دیگری چون صبر، وقار، عفو، و کَظْمِ عَيْظِ (فروخوردن خشم)، معنایی نزدیک به حلم دارند، اما بعضی بین حلم و برخی مفاهیم یاد شده، تفاوت‌هایی ذکر کرده‌اند.

^۴ وَ مِنْ كِتَابِ الْمَنَاقِبِ، الْمَدْكُورِ عَنْ أَبِي الْفَرَجِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَكِّيِّ عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْخُلَوَائِيِّ عَنِ كَرِيمَةَ بِنْتِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْمُرُوزِيِّ وَ أَخْبَرَنِي أَيْضاً بِهِ عَلِيّاً قَاضِي الْفَضَاةِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَعْدَايِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّيِّبِيِّ عَنِ الْكَرِيمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْمُرُوزِيِّ بِمَكَّةَ حَرَسَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَبِي عَلِيٍّ زَاهِرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ يُوسُفَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ غَالِبٍ عَنِ عَثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنِ ابْنِ مَعِينٍ عَنِ مُجَالِدِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَرَجَ أَعْرَابِيٌّ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ يَتَبَدَّى فِي الْبَرِّيَّةِ فَإِذَا هُوَ بِضَبِّ قَدِ نَفَرَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَسَعَى وَرَاءَهُ حَتَّى اصْطَادَهُ ثُمَّ جَعَلَهُ فِي كَيْبِهِ وَ أَقْبَلَ بِزِدْلِفٍ نَحْوِ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا أَنْ وَقَفَ بِإِزَائِهِ نَادَاهُ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ وَ كَانَ مِنْ أَخْلَاقِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا قِيلَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ يَا مُحَمَّدُ وَ إِذَا قِيلَ لَهُ يَا أَحْمَدُ قَالَ يَا أَحْمَدُ وَ إِذَا قِيلَ لَهُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ قَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَ إِذَا قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَيْبِكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ هَلَّلْ وَجْهَهُ فَلَمَّا أَنْ نَادَاهُ الْأَعْرَابِيُّ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ لَهُ أَنْتَ السَّاحِرُ الْكَذَّابُ الَّذِي مَا أَظَلَّتْ الْخَضْرَاءُ وَ لَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ مِنْ ذِي هُنَجَةٍ هُوَ أَكْذَبُ مِنْكَ أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الْخَضْرَاءِ إِلَهًا بَعَثَ بِكَ إِلَى الْأَسْوَدِ وَ الْأَبْيَضِ وَ اللَّائِبِ وَ الْعَزَى لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ أَنَّ قَوْمِي يُسْمُونَنِي الْعُجُولَ لَصَرَيْتُكَ بِسَبِيهِ هَذَا صَرِيَّةً أَفْتَلُكَ بِهَا فَاسْوُدْ بِكَ الْأَوَّلِينَ وَ الْأَخِيرِينَ فَوُتِبَ إِلَيْهِ عَمْرُ بْنُ الْحَطَّابِ لِيَبْطِشَ بِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ اجْلِسْ يَا أَبَا حَفْصٍ فَقَدْ كَادَ الْحَلِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا ثُمَّ التَّمَّتِ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ لَهُ يَا أَحَا بَنِي سُلَيْمِ

معنای بردباری و تحمل نقد ناقدان است، در متون دینی عمدتاً همراه علم است کقولہ ﷺ: «علماء حلما»^۵ و «علماء فی حلم»^۶. از صفات باری تعالی «حلم»^۷ است که عمدتاً همراه غفران و علم و هم چنین شکر و غنی همراه است.^۸ و نیز خلفاء و کارگزاران خدا در زمین،^۹ زیرا خداوند مدیر و مدبر کائنات و ماسوی است.

هَكَذَا تَفْعَلُ الْعَرَبُ يَتَهَجَّمُونَ عَلَيْنَا فِي مَجَالِسِنَا يَجْهَوْنَ بِالْكَلَامِ الْعَلِيظِ يَا أَعْرَابِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ مَنْ ضَرَّ بِي فِي دَارِ الدُّنْيَا هُوَ عَدُوٌّ لِي النَّارُ يَتَلَطَّى يَا أَعْرَابِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ يُسْمَوْنِي أَحْمَدَ الصَّادِقَ يَا أَعْرَابِي أَسْلِمُ تَسَلَّمْ مِنَ النَّارِ يَكُونُ لَكَ مَا لَنَا وَ عَلَيْكَ مَا عَلَيْنَا وَ تَكُونُ أَخَانًا فِي الْإِسْلَامِ قَالَ فَعَضِبَ الْأَعْرَابِيُّ وَ قَالَ وَ اللَّاتِ وَ الْعَزَى لَا أَوْمِنُ بِكَ يَا مُحَمَّدُ أَوْ يُؤْمِنُ هَذَا الضُّبُّ ثُمَّ رَمَى بِالضُّبِّ عَنْ كُمِّهِ فَلَمَّا أَنْ وَقَعَ الضُّبُّ عَلَى الْأَرْضِ وَجَّ هَارِبًا فَنَادَاهُ النَّبِيُّ ﷺ أَيُّهَا الضُّبُّ أَقْبِلْ إِلَيَّ فَأَقْبَلَ الضُّبُّ يَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ أَيُّهَا الضُّبُّ مَنْ أَنَا فَإِذَا هُوَ يُنْطِقُ بِلِسَانِ فَصِيحٍ ذَرِبْ غَيْرَ قَطْعٍ فَقَالَ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ تَعْبُدُ قَالَ أَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ وَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ اصْطَفَاكَ يَا مُحَمَّدُ حَبِيبًا ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ: أَلَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ صَادِقٌ/فَبُورِكْتَ مَهْدِيًّا وَ بُورِكْتَ هَادِيًّا؛ شَرَعْتَ لَنَا دِينَ الْحَيِّفَةَ بَعْدَ مَا/عَبَدْنَا كَأَمْثَالِ الْحُمَيْرِ الطَّوَاغِيَا. (مجلسی، بحار الأنوار (ط بیروت)، ج. ۴۳، ص. ۷۰) و فی کتاب المناقب مسندا إلى ابن عباس قال: خرج أعرابي من بني سليم إلى البرية... فقال ﷺ: يا أبا بني سليم هكذا تفعل العرب يتهجمون علينا في مجالسنا إن أهل السماء يسمونني أحمد الصادق، يا أعربي أسلم تسلم من النار، فغضب الأعرابي و.... (جزائري، رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج. ۱، ص. ۳۵)

^۵ و منها: ما رواه أبو داود السبيعي عن زيد بن شريحيل الأنصاري عن النبي ﷺ في حديث قال: أفضلكم أقدمكم سلما و أكثركم علما، و أعظمكم علما (حلما ظ) علي بن أبي طالب إلى أن قال: و هو خليفتي عليكم فإن استشهد فاشهدوا له. (حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج. ۳، ص. ۲۱۰)

^۶ الحديث الثالث و الأربعون: وَ عَنْ أَنَابِ بْنِ أَبِي عَبَّاشٍ عَنْ سَلِيمٍ قَالَ قَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يُقَالُ لَهُ هَنَامٌ وَ كَانَ عَابِدًا مُجْتَهِدًا فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُؤْمِنِينَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ... وَ مِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ وَ حَزْمًا فِي لِينٍ وَ إِيمَانًا فِي يَقِينٍ وَ حِرْصًا عَلَى عِلْمٍ وَ فَهْمًا فِي فِقْهِهِ وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ وَ شَفَقَةً فِي نَفَقَةٍ وَ كَيْسًا فِي رِفْقٍ وَ قَصْدًا فِي غَيٍّْ وَ حُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ وَ تَحُضُّلًا فِي فَاقَةٍ وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ وَ رَحْمَةً لِلْمُجْهَدِ وَ إِعْطَاءً فِي حَقِّهِ وَ رِفْقًا فِي كَسْبِهِ وَ طِبْيًا فِي الْحَلَالِ وَ نَشَاطًا فِي الْهَدْيِ وَ تَحَرُّجًا عَنِ الطَّمَعِ وَ بَرًّا فِي اسْتِقَامَةٍ وَ اعْتِصَامًا عِنْدَ شَهْوَةٍ. (سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج. ۲، ص. ۸۴۹)

^۷ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ. (البقرة: ۲۲۵)

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْتُمْ سَتَدْرِكُونَهُنَّ وَلَكِنَّ لَكُمْ أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرَضُوا عَقْرَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاخْذَرُواهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ. (البقرة: ۲۳۵)

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ. (البقرة: ۲۶۳)

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْبَيْتِ النَّجْمَانَ إِتْمَانًا اسْتَرْهَمَ الشَّيْطَانُ بَعْضَ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ. (آل عمران: ۱۵۵)

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجِكُمْ إِنْ لَمْ يَكُن لهنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لهنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُن لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يَوْصُونَ بِهَا وَذِينَ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهَا أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِمَّنْهُمَا الشُّدْءُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرًا مِنْ ذَلِكَ فَهُمُ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا وَذِينَ غَيْرِ مَضْرُوبَةٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ. (النساء: ۱۲)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُوا وَإِنْ تُسْتَلَوْا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ. (المائدة: ۱۰۱)

سَخَّ لَهَا السَّمَاوَاتِ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسْجَعُ بِحِمْلِ لَكُمُ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسْجَعُ بِحِمْلِ لَكُمُ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسْجَعُ بِحِمْلِ لَكُمُ. (الحج: ۵۹)

تُرْجِي مَنْ شَاءَ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ شَاءَ وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا. (الأحزاب: ۵۱)

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا. (فاطر: ۴۱)

إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يضاعفه لكم و يغفر لكم وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ. (التغابن: ۱۷)

^۸ غَفُورٌ حَلِيمٌ، غَفُورٌ حَلِيمٌ، غَفُورٌ حَلِيمٌ، غَفُورٌ حَلِيمٌ، غَفُورٌ حَلِيمٌ، غَفُورٌ حَلِيمٌ، غَفُورٌ حَلِيمٌ، غَفُورٌ حَلِيمٌ، غَفُورٌ حَلِيمٌ، غَفُورٌ حَلِيمٌ. (به ترتیب قرآن)

^۹ وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأبيه إِلَّا عَنِ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتَاءَةً لَمَلَأَتْ بِنُفْسِهِ لَهْ أَلَّهُ عَدُوًّا لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ. (التوبة: ۱۱۴) انبياء دل سوزترین رهبران جامعه‌ی بشری هستند، و با حلم و ناله و انابه، برای نجات مردم تلاش می‌کنند.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ. (هود: ۷۵) اواه: صاحب آه و ناله، بسیار تضرع‌کننده از مصیبتی که وارد می‌شود یا می‌بیند. این لفظ، فقط دو بار در قرآن آمده است.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَانِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَبْرُكَ مَا يَتَّبِعُ آبَاؤُنَا وَأَنْ نَفْعَلَ فِي أُمُورِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ. (هود: ۸۷)

تفقه: پس هر مدیر ربانی هم باید حلیم باشد. التزام به حلم برای مدیران الزامی است، و الا کنترل از دست آنان خارج می شود و رفتار عصبی و غضب آلود از خود نشان می دهد و رفتار واکنشی که همه ی امور را به هم می ریزد، زیرا حلم نماد اداره ی قوه ی غضبیه به نحو اکمل و اصح است. بدون حلم، قوه ی غضب است که افسار گسیخته ی سازمان را به آتش می کشد. دلیل بر لزوم حلم برای مدیران دلیل عقل است که حلم را تحسین می کند و آن را دارای منافع لازم الجذب در اداره و تدبیر امور سازمان می داند و در ترک آن نیز مضار فراوان لازم الدفع ادراک می کند و شرع هم به حکم عقل احترام می گذارد و به آن ارشاد می کند، زیرا شرع برای فریضه ی اقامه ی دین، اداره ی بینه را لازم می داند و اداره ی بینه مبتنی بر حلم است. دلیل دوم تواتر «تخلّقوا بأخلاق الله»^{۱۰} است و از امهات اخلاق الله حلم است و هو الحلیم.

فَبَسِّرْنَاهُ بِنُورِ حَلَمٍ. (الصفات: ۱۰۱)

^{۱۰} تفسیر: ای عَلمه و فهمه ما یوجب تأدیه بآداب الله و تخلقه بأخلاق الله لجه إیاه، و أن تكون حالا عن فاعل «أدب» أي حال كونه محبا له و كائنا على محبته، أو عن مفعوله، أو المراد أنه علمه ما یوجب محبته لله، أو محبة الله له. قوله **لِيُحَلِّمَ**: «و نحن فيما بینكم و بین الله». أي نحن الوسائط فی العلم و سائر الكلمات بینكم و بین الله؛ فلا تسألوا عن غیرنا، أو نحن شفاعتكم إلی الله». (برقی، المحاسن، ج. ۱، ص. ۱۶۳) العارف إذا انقطع عن نفسه و اتصل بالحق رأى كل قدرة مستغرقة فی قدرته المتعلقة بجميع المقدورات و كل علم مستغرقا فی علمه الذي لا یعزب عنه شيء من الموجودات و كل إرادة مستغرقة فی ارادته التي لا یتأتى عنها شيء من الممكنات بل كل وجود و كل كمال وجود فهو صادر عنه فائض من لدنه فصار الحق حینئذ بصره الذي به یبصر و سمعه الذي به یسمع و قدرته التي بها یفعل و علمه الذي به یعلم و وجوده الذي به یوجد فصار العارف حینئذ متخلقا بأخلاق الله فی الحقيقة. (كلینی، الكافي (ط الإسلامیة)، ج. ۲، ص. ۳۵۳) قال المحقق الطوسی فی شرح الإشارات و التنبیها (ج. ۳، ص. ۳۸۹): «أما التحلیة. .. فبیان درجاتها بالإجمال: أن العارف إذا انقطع عن نفسه و اتصل بالحق رأى كل قدرة مستغرقة فی قدرته المتعلقة بجميع المقدورات، و كل علم مستغرقا فی علمه الذي لا یعزب عنه شيء من الموجودات، و كل إرادة مستغرقة فی ارادته التي یتأتى علیها شيء من الممكنات، بل كل وجود فهو صادر عنه فائض من لدنه، صار الحق حینئذ بصره الذي به یبصر، و سمعه الذي به یسمع، و قدرته التي بها یفعل، و علمه الذي به یعلم، و وجوده الذي به یوجد، فصار العارف حینئذ متخلقا بأخلاق الله تعالی بالحقیقة». (كلینی، کافي (ط دار الحديث)، ج. ۴، ص. ۷۲) بل كل وجود فهو صادر عنه فائض عن لدنه فصار الحق حینئذ بصره الذي به یبصر و سمعه الذي به یسمع و قدرته التي بها یفعل و علمه الذي به یعلم و وجوده الذي به یوجد، فصار العارف حینئذ متخلقا بأخلاق الله فی الحقيقة (طوسی، شرح الإشارات و التنبیها، ج. ۳، ص. ۳۸۹؛ البرسی، مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیر المؤمنین، ص. ۲۲۵) و یسمونها درجات التجلیة (التخلية خ ل) فیصیر العارف متصلا بالحق، فیری كل قدرة مستغرقة فی قدرته، و كل علم مستغرقا فی علمه، و كل حياة مستغرقة فی حیاته، بل و كل موجود مستغرقا فی وجوده. فیصیر ذلك العارف متخلقا بأخلاق الله تعالی، لكونه مظهرا تاما للحق تعالی فی جمیع صفاته و أفعاله، كما أشار إلیه قوله تعالی: «و ما رَمِيتُ إِذْ رَمِيتُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى». و منه قوله **لِيُحَلِّمَ**: (ما قلعت باب خیر بقوة جسمانية بل بقوة ربانية) و ذلك هو مقام الفناء (معه). (ابن أبی جمهور، عوالمی اللغالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج. ۴، ص. ۱۰۴) «تخلّقوا بأخلاق الله». (لاهیجی، شرح مصباح الشریعة، ص. ۷۳) و منها: مراتب العقل العملی المذكور فی كتب الاخلاق، اولها تهذیب الظاهر باتیان العبادات و الاجتناب عن المنهيات، و ثانیها تطهیر الباطن عن الرذائل حتى تصیر النفس كمرآة مجلوة من شأنها ان تجلّی فیها الحقائق فی كسوة الامثال، و ثالثها ان یشاهد المعلومات كلها او جلها، و رابعها ان یفنی عن نفسه و یری الاشياء كلها صادرة من الحق راجعة إلیه، و هناك **التخلّق بأخلاق الله** كما ورد الامر به فی قوله صلی الله علیه و آله: تخلّقوا بأخلاق الله. (ملاصدرا، شرح أصول الكافي، ج. ۱، ص. ۲۲۷) المشهد الحادی و العشرون فی تنمة صفات العقلاء الكاملین و خصائص افعالهم و ما یتشرع من انوار عقولهم و اسرارهم الی ظاهر الخلق ... و تاسعها: استعظامه القلیل من الاحسان فی حقه من غیره **تخلقا بأخلاق الله** فی تضعیفه لحسنات العباد. (همان، ص. ۳۸۸) و كذلك التعظیم لله و طلب الفرار عن النفس و المهاجرة إلیه و التقرب الی من عنده و الانحراط فی سلك مجاوریه و طیفة القلب و فیه نجاته، و ذلك أيضا ینبغی ان یشترك فیه الجوارح بالقدر الذي یمکن ان یتحمل الجوارح و لا یؤدی الی مفسدة، فتعظیم القلب لله بطریق اكتساب المعرفة و العلم و التخلّق **بأخلاق الله** و الطهارة عن رذائل الصفات. (همان، ص. ۴۵۹) و التجرّد عن الدنیات، و بهما یحصل **التخلّق بأخلاق الله** و التشبه بالملائكة المقربین، اما التفقه فی الدین فبه یحصل الاحاطة بالمعلومات. (همان، ج. ۲، ص. ۴۷) و الغایة المطلوبة من الصغری بالذات انما هی الكبرى التي ینتج نتیجة **التخلّق بأخلاق الله** تعالی بطرح الكونین و الرجوع إلیه سبحانه بشر اشرف وجوده عن كل ما سواه. (همان، ج. ۳، ص. ۴۱۳) و قال شارح مقاصد الاشارات المحقق الطوسی قدس سره القدوسی فی شرح هذا الكلام: العارف اذا انقطع عن نفسه و اتصل بالحق یری كل قدرة مستغرقة فی قدرته المتعلقة بجميع المقدورات و كل علم مستغرقا فی علمه الذي لا یعزب عنه شيء من الموجودات و كل إرادة مستغرقة فی ارادته التي یتأتى عنها شيء من الممكنات بل كل وجود و كل كمال وجود فهو صادر عنه فائض من لدنه، فصار الحق حینئذ بصره الذي به یبصر و سمعه الذي به یسمع و قدرته التي بها یفعل و علمه الذي به یعلم و وجوده الذي به یوجد، فصار العارف حینئذ متخلقا بأخلاق الله تعالی بالحقیقة و هذا معنی قوله: العرفان ممعن فی جمیع صفات الحق للذات المریدة بالصدق. (همان، ج. ۴، ص. ۹۸) جنب الشيء و جانبه و جنبته ناحیته و ما یلیه، و جنب الله فی الحقیقة هو ما یلیه فی الوجود

و هو عالم الامر، و كل ما وصل الى ذلك المقام من الذوات الكاملة الانسانية كالانبياء الكاملين و الاولياء المقربين صلوات الله عليهم اجمعين لتجرد باطنهم عن جلابيب البشرية و وصولهم الى عالم الربوبية و مقام الجمعية، و حينئذ يكون فعلهم فعل الحق و امرهم امر الحق، لأنهم تخلقوا باخلاق الله و استضاءوا بنور الله و توسطوا بينه و بين خلقه في الافاضة و الرخمة كالقمر في توسطه بين الشمس و بين وجه الارض في انعكاس نور الشمس من وجهه الى وجه الارض و كالحديدة الحامية تشبه بالنار بمجاورتها و تفعل فعلها من الاشراق و الاحراق، فلا تتعجب من نفس استشرقت و استضاءت بنور الله ان تتوسط في الابداء و الهداية و الارشاد و تفعل فعل الحق و تكون طاعته طاعة الله و التفريط في حقه تفريطا في جنب الله. (همان، ج. ٤، ص. ١٧١) فقليل لهم: تأدبوا بأدب الله و اسكتوا و اذا ذكر القدر فامسكوا، فان حوالبكم ضعفاء الابصار، فسيروا بسير أضعفكم و لا تكشفوا حجاب الشمس لابصار الخفافيش فيكون ذلك سبب هلاكهم، فتخلقوا باخلاق الله و انزلوا الى السماء الدنيا من منتهى علوكم ليستأنس بكم الضعفاء و يقتبسوا من بقايا انواركم المشرقة، كما يقتبس الخفافيش من بقايا نور الشمس و الكواكب في جنح الليل فيحيا حياة يحتمله شخصه و حاله، و ان كان لا يحيا حياة المترددين في كمال نور الشمس... (همان، ج. ٤، ص. ٢٥٦) المحبوب ليس الا الحركة إليه، و قد تقرر في محله ان الحركة انما هي الخروج من القوة الى الفعلية تدريجا و شيئا فشيئا، فالتحرك في كل ان من الآتات المفروضة في زمان الحركة يجب ان يكون متحققا بفرد مما يتحرك فيه، بل الحركة انما هي وجود ما فيه و حصوله شيئا فشيئا على نعت الاتصال التدريجي، و من هنا يقال: ان العبادة مقربة و وسيلة الى القرب الذي هو مقام التخلق باخلاق الله، و من هاهنا ينكشف وجه كون العبادة و صحته معللا بالقرب، فان العبادة حينئذ نفس الخروج من البعد الى القرب تدريجا، فهي من سنخ القرب و ينتهي إليه عند الغاية. (نورى) (همان، ج. ٤، ص. ٤١٧ (تعليقات نورى)) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ المراد بالذين آمنوا هم الأئمة المعصومون بالأخبار المتواترة من الخاصة و باتفاق المنسرين من العامة و رواياتهم المتكثرة هو علي عليه السلام و في كثير من رواياتهم أهم الأئمة منقولاً بأسمائهم (الذين غزوتهم بأدبك) أي بتأديبك أو بأخلاقك الكاملة كما روي عنه ﷺ تخلقوا بأخلاق الله و هم المتخلقون بأخلاقه باتفاق العامة و الخاصة (و زرعت الحكمة في صدورهم و جعلتهم معادن لعلمك صلواتك عليهم) فإنهم أبواب العلم و الحكمة كما قال ﷺ (أنا مدينة العلم و على بابها) و قال ﷺ (أنا مدينة الحكمة) (أو) دار الحكمة (أو) بيت الحكمة و على بابها على اختلاف الروايات عنهم و روي متواترا عن العامة و الخاصة أنه قال ﷺ علمني ألف باب يفتح من كل باب ألف باب في مجلس واحد و كذا كان في كل مجلس. (مجلسي، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط القديمة)، ج. ١، ص. ٣١٢) الصلاة حتى خرج وقتها، مع أنه يمكن أن يقال: إن ترك الصلاة كان بأمر الله حتى يظهر منه ﷺ هذه المعجزة «جسر سورا» و هو جسر حلة و الظاهر أنها كانت قرية مكان الحلة أو قرية منها «يقول فسبح باسم ربك العظيم» الظاهر من قوله ﷺ أن العظيم صفة للاسم فعلى هذا يكون الخطاب لمن يعرف اسمه الأعظم من النبي و الوصي و الولي (أو) يقال: إن كل أئمتنا عظيم و لكن المدار على القارئ و القارئ إذا كان بمنزلة الاسم الأعظم في التخلق بأخلاق الله فكل اسم يقرأه يترتب عليه الآثار و يجوز أن يكون ظهر الآية خطابا عاما و بطنها خاصا بالأنبياء و الأوصياء. (همان، ج. ٢، ص. ٢٨) فقراء الآخرة بهم أي ينبغي لهم أن يعتبروا بأن الصالحين من أهل الآخرة صاروا في الدنيا محتاجين إليهم، فلو كان الأمر بالعكس لكان لهم من الذل و الفقر مثل ما لهم مع عدم صلاحهم، فينبغي لهم حينئذ أن يشكروا الله على الغنى، و أن يدعوا الله في أن يديم هذه النعمة عليهم و لا يصيرهم محتاجين إلى أمثالهم (أو) يعتبروا بأن الأغنياء في الدار الآخرة محتاجون إلى الفقراء كما سيحيى فلما تفضل الله تعالى عليهم في الدنيا بأن لم يجعلهم محتاجين فليدعوا الله تعالى أن لا يجعلهم في الآخرة من المحتاجين إلى الفقراء لئلا يلحقهم الذل و الويال، بل يفضل الله عليهم بالرحمة و المغفرة «في أمور كثيرة» أي هذه الحكم و الفضائل حاصلة في أمور كثيرة و يمكن أن يكون متعلقا بقوله (الشكر لله) في أداء الزكاة (أو) بمعنى إلى غير ذلك من الفوائد الكثيرة في أداء الزكاة و الصدقات «و اصطناع المعروف» يعني ليست الفوائد منحصرة فيما ذكر و لا في الزكاة فقط بل كثيرة فيها و في غيرها من أنواع الإحسان مثل اتصافه بصفة الرحمن كما قال ﷺ (تخلقوا بأخلاق الله) من الجود و الإطعام و الأرزاق و صبرورته ممدوح الله تعالى بالآيات، و ممدوح رسوله ﷺ بالأخبار و ممدوح الأئمة عليهم السلام بالأحاديث الحسان و كونه بائعا من الله.... (همان، ج. ٣، ص. ١٣) «و أهل الذكر» الذين قال الله تعالى فيهم فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. كما ورد به الأخبار المتواترة أنهم هم و الذكر (إما) القرآن (أو) الرسول ﷺ و هم أهلها «و أولي الأمر» الذين قال الله تعالى فيهم (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) كما ورد به الأخبار المتواترة من طرق العامة و الخاصة «و بقية الله» الذين قال تقدر و تعالى فيهم بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ أي أبقاهم الله إلى انقضاء الدنيا هداية الخلق إلى الله بل هم سبب بقاء الدنيا (أو) لتخلقهم بأخلاق الله كأنهم بقية الله «و خيرته» لأنهم اختارهم الله من الخلق بالفضل. (همان، ج. ٥، ص. ٤٦٦) «من والاكم فقد والى الله» لأن الله تعالى أمر بموالاةكم و محبتكم و قرنكم بنفسه في آيات كثيرة (أو) لأنهم لما اتصفوا بصفات الله و تخلقوا بأخلاق الله صاروا كأنهم كما قال الله تعالى إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ وَ مَا ظَلَمُونَا (أي أولياء) وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (همان، ج. ٥، ص. ٤٨٠) أبا بكر و كان الغرض من رفع الحكومة إليه إظهار جهالته على العالمين و إن كان أظهر من الشمس عند المؤلف و المخالف و لكن كان لإتمام الحجة على المنافقين كما دفع سورة (براءة) إليه و أخذه ﷺ منه و كما في إعطاء الراية في خيبر إليه ثم إلى أخيه في البطلان عمر (بطلان- ظ) و إظهار عجزهما عن ولاية غزوة فكيف بولاية العامة في الدين و الدنيا على العالمين و ظاهر أن من كان متخلقا بأخلاق الله تعالى و لا ينطق عن الهوى لا يغلب في أمثال هذه الأمور التي لا تخفى على الأغنياء فكيف تخفى على عقل الكل و لا ينافي ذلك أيضا العتاب من الله تعالى عليها بقوله تعالى لِرُّحْمٍ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ فَإِنَّهُ كَانَ لِمَصَالِحِ جَلِيلَةٍ مِنْهَا دَفَعُ غَلُوَ الْغَالِينَ كما لا يخفى على العالمين. (همان، ج. ٦، ص. ٢٥٤) و الخلق الحسن هو ما ذكره سيد العابدين عليه السلام في خبر الحقوق، و ينبغي أن يكون ذلك مع كل ما هو صلاح العبد في الدنيا مطلوباً، بل يعم حسن الخلق بحيث يشمل أخلاق العبد مع الله أيضا كما قال ﷺ: تخلقوا بأخلاق الله، و بعثت لأنهم مكارم الأخلاق، فيفهم من تلقين الله تعالى عبده الدعاء أنه ينبغي أن يطلب العبد من الله تعالى جميع مصالحه، الدنيا و الآخرة و لهذا مدحهم الله

تعالى به. (همان، ج. ٦، ص. ٤٠٢) يا عيسى قل لمن ترمد علي بالعصيان و عمل بالإدهان ليتوقع عقوبتي و ينتظر هلاكي إياه سيصطم مع الهالكين، طوبى لك يا بن مريم، ثم طوبى لك إن أخذت (بآداب الملك الذي يحسن عليك ترهما) و بدءك بالنعم منه تكرما و كان لك في الشدائد (أي تخلق بأخلاق الله أن لا تعصيه). (همان، ج. ١٣، ص. ٤٠) بل هذا الشرح أيضا من فوائده فلإني رأيته في النوم و قال لي: لم لا تشتغل بشرح أحاديث أهل البيت عليهم السلام؟ فقلت له: هذا شأنكم و أنتم أهله فقال: مضى زماننا و اشتغل و أترك المباحثات سنة حتى يتم و كان بعد ذلك الرؤيا في بالي إن اشتغل بذلك و لما كان هذا أمرا عظيما ما كنت أجتري عليه حتى حصل لي مرض عظيم و وصيت فيه و اشتغلت بالدعاء و التضرع إلى الله تعالى أن يغفر لي و يذهب بروحي فأصابني حينئذ سنة فرأيت سيدي شباب أهل الجنة أجمعين قدامي جالسين عندي و سيد الساجدين فوق رأسي جالسا و أظهر إنا جننا لشفائك و قال سيد الساجدين عليه السلام لا تطلب الموت فإن وجودك أنفع فانتبهت من السنة و ذهب الوجد بالكلية و حصل العرق. ثم حصل لي سنة أخرى فرأيت سيد الأنبياء و المرسلين و أشرف الخلائق أجمعين قائما في بيتي فأردت أن أقبل رجله فلم يدعني فشرعت في مدائحه بأنك الذي خلق الله تعالى الكونين لأجلك و جعلك متخلقا بأخلاقه الكمالية و جعلك أفضل من برأه الله، و أنت العالم بعلوم الله و القادر بقدرة الله و المتخلق بأخلاق الله و هو عليه السلام يتبسم و يقول: كذلك أنا، و كانت المدائح كثيرة اختصرتها. (همان، ج. ١٤، ص. ٤٣٤) قوله «ان الله تعالى رفيق يحب الرفق» يدل على أن ملاك حسن الاخلاق و فضائل الملكات وجود مثلها أو ما يناسبها في صفات الله تعالى مثلا الله كريم يحب الكرم فالكرم من الملكات الفاضلة و حلیم يحب الحلم، و الجود حسن لان الله جواد، و السخاء حسنة و ان لم يوصف الله تعالى بالسخاء لكن وصف بما يناسبها و الشجاعة حسنة و لا يقال له تعالى شجاع لكن يتصف بعدم الخوف و هذا معنى ما قيل **تخلقوا باخلاق الله تعالى** و بالجملة هو الموجود الكامل الجامع لجميع الكمالات المنزه من جميع النقائص، و تحصيل كل كمال تشبهه بالخالق تعالى و ما يسلب عنه كالجسمية و المحسوسية و المكان و الزمان و التركيب و أمثال ذلك من صفات النقص و يجب الترفع عنها على الانسان بقدر استطاعته و هو معنى التقرب الى الله و جعله غاية للعبادات. (مازندراني، شرح الكافي-الأصول و الروضة، ج. ٨، ص. ٣٢٥) الفرق عن البدن و لو كان العلم فقط يوجب السعادة لكان أبو ذر و مقداد و أم يمين أشقياء في الآخرة بل الذي ثبت لنا ان العلم الموجب للسعادة هو ما يوجب الورع و الورع ما يوجب الاعراض عن الدنيا و الاعراض عن الدنيا يوجب فراغ الخاطر حتى يلتفت النفس الى جوهر ذاته و ما أودع فيه اذ لا يمكن الالتفات الى وجهين في حال واحدة، و يستحيل التوجه الى جهتين في زمان واحد و اذا التفتت الى استعداد ذاتها و ما أودعها الله فيها من قوة الكمال و الترقى الى معرفة ذى الجلال و سعى في الوصول الى ما أعد له حصل له السعادة و السعادة كل السعادة في الوصول الى الله تعالى و الرجوع إليه. كما أشار إليه في مواضع كثيرة من الكلام الالهي مثل قوله «**فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ**» و قوله «**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**» «**أَلْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ**» و ليس تحصيل ادراك ذلك سهلا فتفاوت مراتب الانسان كتفاوت الجماد و النبات و الحيوان فرب انسان تراه في صورة انسانية و انسانا آخر في صورته بعينها مع أن تفاوت الرتبة بينهما كالتفاوت بين جماد و حيوان و انسان كما أن الحيوان لا يعرف ما في نفس الانسان من العلوم الكثيرة و لا يعلم انه أقرب الى الله تعالى منه كذا زيد لا يعرف رتبة عمرو و كونه أقرب الى الله فمثلته عنده كمثل جماد عند انسان و الكافر الملحد المادى لا يعرف ما عند أبي على بن سينا و نصير الدين الطوسي و لا يعلم انهما أقرب الى الله و الآخرة و ليس التقرب الى الله بالزمان و لا بالمكان بل بالتشبه في الكمال كما قيل **تخلقوا بأخلاق الله تعالى** و كلما حصل في الانسان من صفاته تعالى كالعلم و الحلم و الرحمة و البر ما هو أكمل بالرياضة و الزهد كان القرب أشد و روى عن عيسى بن مريم عليه السلام خطابا للحواريين كونوا كاملين كما أن الله ربكم في السماء كامل. و بالجملة مع حب الدنيا و الاستغراق في شهواتها و مهالكها لا يمكن الالتفات الى باطن النفس. (همان، ج. ٩، ص. ٣٥٢) يستكثر قليل المعروف من غيره تخلقا بأخلاق الله في تضعيفه لحسنات العباد. (فيض كاشاني، الوافي، ج. ١، ص. ١٠٢) يشبه أن يكون المراد بالعلم الذي عندك المعرفة بالله و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر على سبيل المشاهدة و العيان و بالإيمان التصديق بمجده الأمور مع الانقياد المقرون بالإيقان و بالاسم الأكبر الكتاب الذي يعلم به علم كل شيء الذي يكون مع الأنبياء عليهم السلام كما فسر به في خبر عبد الحميد الآتي و مبررات العلم **تخلقوا بأخلاق الله** و بآثار علم النبوة علم الشرائع و الأحكام. (همان، ج. ٢، ص. ٢٨٢) قال العلامة المحقق نصير الدين محمد الطوسي رحمته الله إشارة إلى هذا المعنى العارف إذا انقطع عن نفسه و اتصل بالحق رأى كل قدرة مستغرقة في قدرته المتعلقة بجميع المقدرات و كل علم مستغرقا في علمه الذي لا يعزب عنه شيء من الموجودات و كل إرادة مستغرقة في إرادته التي لا يتأبى عنها شيء من الممكنات بل كل وجود و كل كمال وجود فهو صادر عنه فائض من لدنه فصار الحق حينئذ بصره الذي به يبصر و سمعه الذي به يسمع و قدرته التي بها يفعل و علمه الذي به يعلم و وجوده الذي به يوجد فصار العارف حينئذ **متخلقا بأخلاق الله** بالحقيقة و استنطاقهما و نطقهما عبارة عن ثنائهما بحمد ربهما و شفاعتهما لأولي الأبواب كما مضى بيانه في شرح حديث العقل المنايا و البلايا آجال الناس و مصائبهم و فصل الخطاب الخطاب المفصول الغير المشبهة لم يفتني ما سبقني أي علم ما مضى ما غاب عني أي علم ما يأتي... (همان، ج. ٣، ص. ٥١٥) أدب نبيه علي محبته يعني علمه و فهمه ما يوجب تأدبه بأدب الله و **تخلقه بأخلاق الله** لحيه إياه أو حال كونه محبا له و هذا مثل قوله سبحانه **وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ** أو علمه ما يوجب محبة الله له أو محبته لله التي هي سبب لسعة... (همان، ج. ٣، ص. ٦١٤) على محبته أي على النحو الذي أحب و أراد، فيكون قائما مقام المفعول المطلق، أو متعلق بأدب، و على للتعليل أي لمحبة الله، أو لأن يصير محبا له أو علمه طريق المحبة أو حال عن فاعل أدب أو مفعوله، أي كائنا على محبته، و على بعض الوجوه الضمير راجع إلى الرسول عليه السلام، و قيل: يعني علمه و فهمه ما يوجب تأدبه بأدب الله، و تخلقه بأخلاق الله لحيه إياه، أو حال كونه محبا له و هذا مثل قوله سبحانه: **وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ** أو علمه ما يوجب محبة الله له أو محبة الله التي هي سبب لسعة... (مجلسي، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج. ٣، ص. ١٤١) فصار الحق حينئذ بصره الذي يبصر به، و سمعه الذي به يسمع، و قدرته التي بها يفعل، و علمه الذي به يعلم، و وجوده الذي به يوجد، فصار العارف حينئذ **متخلقا بأخلاق الله** في الحقيقة. (همان، ج. ١٠، ص. ٣٩٥) توضيح قوله أدب نبيه علي محبته أي على نحو ما أحب و أراد فيكون الظرف صفة لمصدر محذوف و يتحمل أن تكون كلمة

على تعليلية أي علمه و فهمه ما يوجب تأدبه بآداب الله و تخلقه بأخلاق الله لحيه إياه و أن يكون حالاً عن فاعل أدب أي حال كونه محبا له و كائنا على محبته أو عن مفعوله أو المراد أنه علمه ما يوجب محبته لله أو محبة الله له قوله ﷺ و نحن فيما بينكم و بين الله أي نحن الوسائط في العلم و سائر الكمالات بينكم و بين الله فلا تسألوا عن غيرنا أو نحن شفاعوكم إلى الله. (مجلسي، بحار الانوار، ج. ٢، ص. ٩٦) قوله يردي أي يهلك من يقارنه قوله تعالى هل نحس منهم من أخذ أي هل تشعر بأحد منهم و تراه أو تسمع صوته و الاصطلام الاستيصال قوله بأدب إلهك أي بالآداب التي أمرك بها إلهك أو المراد **التخلق بأخلاق الله** قوله يمثل رحمتي أي الجنة أو المغفرة قوله فيضا أي كثيرا واسعا و الظاهر أن المقصود بهذا الخطاب أمته ﷺ كقوله تعالى لنبينا ﷺ **لئن أشركت ليحبطن عملك** و الهون السكينة و الوقار قوله و صل على البقاع هذا خلاف ما هو المشهور من أن جواز الصلاة في كل البقاع من خصائص نبينا ﷺ بل كان يلزمهم الصلاة في معابدهم فيمكن أن يكون هذا الحكم فيهم مختصا بالفرائض أو بغيره من أمته. (مجلسي، بحار الانوار، ج. ١٤، ص. ٣٠١) **أَنَّهُ قَالَ ﷺ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ.** (همان، ج. ٥٨، ص. ١٢٩) ثم حصلت لي سنة أخرى فرأيت سيد الأنبياء و المرسلين و أشرف الخلائق أجمعين ﷺ قائما في بيتي فأردت أن أقبل رجله يدعني فشرعت في مدائحه بأنك الذي خلق الله الكونين لأجلك و جعلك متخلقا بأخلاقه الكمالية و جعلك أفضل من برأه الله و أنت العالم بعلم الله القادر بقدرة الله و **المتخلق بأخلاق الله** و هو يتبسم و يقول كذلك أنا و كانت المدائح كثيرة اختصرتها ثم قلت يا رسول الله بأي شيء أعمل و كان في عزمي أن أشتغل بالرياضات للوصول إلى الله تعالى أم بغيره مما يأمر به فقال ﷺ **اعمل بما كنت تعمل و كنت في هذه المقالات إذ قال جاء علي و فاطمة ﷺ إلى عبادتك فأخذني البكاء و النحيب و قلت أنا كليهم أي مقدار لي حتى تجيء و يجيئان إلى عبادتي فانشق جدار البيت و ظهرها و للدهشة انتبهت فيكيت كثيرا.** (همان، ج. ٥٨، ص. ١٢٩) و هذا هو الأشتر مجاهدا في الله قبال الفئة الباغية و لينظر إلى **تخلقه بأخلاق الله** و اتصافه باوصافه كيف ارتقى في المدرسة الالهية العلوية إلى الدرجات العلى و المراتب القصوى ففي مجموعة ورام حكى ان مالكا الأشتر رضي الله عنه كان مجتازا بسوق الكوفة و عليه قميص خام و عمامة منه فراه بعض أهل السوق فازدري بزبه فرماه ببندقة تماونا به فمضي و لم يلتفت فقيل له و بلك أ تدرى بمن رميت فقال لا فقيل له هذا مالك صاحب أمير المؤمنين عليه السلام فارتعد الرجل و مضي اليه ليعتذر منه فراه و قد دخل المسجد و قائم يصلي فلما انفتل أكت الرجل على قدميه ليقبلهما فقال ما هذا الأمر؟ فقال اعتذر اليك مما صنعت فقال لا بأس عليك... (خوئي، منهاج البراعة في شرح نوح البلاغة، ج. ١٥، ص. ٣٢١) على النيل إلى السعادة و الميل عن الشقاوة سيما السعادة الدائمة الأبدية التي لا تحصل إلا **بالتخلق بأخلاق الله** و الاتصاف بصفاته العليا و ليس كل طريق و فعل و قول بمقرب الناس إليه تعالى بالضرورة فيحتاج إلى هاد يهديه سبل الخير و ما فيه رضوانه تعالى و ما فيه سخطه و لا يتأتى ذلك إلا بالوحى و لا يوحى إلى كل واحد من آحاد الناس لعدم قابلية كل واحد لذلك فإن للنبوة صفات خاصة لا يتحملها إلا الأوحى من الناس المؤيد من عند الله تبارك و تعالى كما حقق في محله فالعقل السليم يطلب من الله تعالى ارسال الرسل فلو لا البعثة لكان الله تعالى ظلما لعباده فاذا اوحى الله تعالى ما فيه خير البرية و سعادته و ما يوجب رضوانه تعالى و سخطه إلى رسول بالبراهين و المعجزات و البيّنات فيأخذ الناس معالم دينه و معارف شريعته من الرسول قال عزّ من قائل **هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَقَالَ تَعَالَى ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِهِمْ بِالنَّيِّبِ الْحَسَنِ.** (همان، ج. ١٦، ص. ٨٨) قال العلامة المحقق نصير الدين محمد الطوسي قدس الله سرّه: العارف إذا انقطع عن نفسه و اتصل بالحق رأى كل قدرة مستغرقة في قدرته المتعلقة بجميع المقدرات، و كل علم مستغرقا في علمه الذي لا يعزب عنه شيء من الموجودات و كل إرادة مستغرقة في إرادته التي لا يتأبى عنها شيء من الممكنات، بل كل وجود و كل كمال وجود فهو صادر عنه، فائض من لدنه فصار الحق حينئذ بصره الذي به يبصر، و سمعه الذي به يسمع، و قدرته التي بما يفعل، و علمه الذي به يعلم، و وجوده الذي به يوجد فصار العارف حينئذ متخلقا بأخلاق الله بالحقيقة. (همان، ج. ١٩، ص. ٣٢٢) و خذهم [بأخلاق الله] و أحملهم عليها، فإن الله تعالى يحب معالي الأخلاق] و [يبغض مدامها] مدامها. (أحمدى ميانجى، مكاتيب الرسول ﷺ، ج. ٢، ص. ٦١٥)

و قبض و بسط علم در ايشان نمی شود مگر از آنچه مخزون مکنون است در قلوب ايشان؛ چنان فرمودند: ليس العلم في السماء فينزل عليكم، و لا في الأرض فيصعد إليكم، بل مخزون مکنون في قلوبكم، **تخلّقوا بأخلاق الله** يظهر لكم. (سليمانى آشتياني، مجموعه رسائل در شرح احاديثي از كافي، ج. ١، ص. ٣٢٨) الرابعة: أنّ في ندائه بصفة دون صفة إنما يناسب حال غير نبينا صلى الله عليه و آله و سلم، فإنّ المنادي في نداء والمثني في ثناء يطلب لسان حاله شفعا لمقالة التحلي بتلك الحلية، والتخلق بذلك الخلق الإلهي، وفي الحديث: **«تخلّقوا بأخلاق الله».** (همان، ج. ٢، ص. ١٩٦) فاعلم يا صاحب البصيرة العينا، ويا طالب الحقيقة بالسلوك على مسلك الاستقامة والاستواء، ويا ناهج منهج العدل و المحجة البيضاء أنّ الغاية القصوى من السير والسلوك على الطريقة الوسطى طريقة العلوية العليا وهي شريعة المحمدية البيضاء إن هي إلا **التخلق بأخلاق الله** تعالى والتحقق بمظهرية صفاته العليا وأسمائه الحسنى، وهو سبحانه وجلّ شأنه «عال في دنوه ودان في علوه» ظاهر في بطونه وباطن في ظهوره، سبحانه من خفي من فرط ظهوره، واحتجب عن نواظر خلقه بشعاع نوره، «هو الأوّل والأخر والأظهر والأبطن». ظهوره بعينه بطونه [و] بطونه بعينه ظهوره، حاضر غير محدود، وغائب غير مفقود. كلّ ذلك جمع بين الأطراف المتباعدة البالغة جدّاً في التقابل والتباعد من جهة واحدة. (همان، ج. ٢، ص. ٤٨٧) و مراد از كلمه جنب الله تالی در وجود است که ظهوری از عالم امر و ارادهی مقام کبریائی است که به مقام جمع به طور موهبت شده فعل او و هم چنین امر و نهي او امر و نهي ساحت کبریائی است زیرا **متخلق باخلاق الله** و استضاءه از نور حقیقی نموده و حد وسط میان خالق و خلق است و وسیله فیوضات و رحمت است از نظر مثال مانند توسط کره ماه که از خورشید کسب نور نموده و به ساکنان و اهل زمین روشنائی می بخشد. به همین قیاس واسطه در خلقت است، یعنی وساطت در امور تکوینی دارد و فیوضات و نعمت ها از طریق وساطت او تنزل می نماید. (حسینی همدانی، درخشان پرتوی از اصول کافی، ج. ١، ص. ٣٣٠) الثالثة: ما بحسب کمال قوة النفس في جوهر ذاتها باعتبار الفطرة

فتحصل که ارتباط سازمانی مدیران با کارکنان، ارباب رجوع، مشترکان و رقبا باید خداگونه و پیامبرگونه بر اساس «حلم» باشد که در بردباری با نقدهای آراء، افکار، تصمیمات و اقدامات او تجلی می کند و باعث انگیزش ناقدان و بهبود مستمر امور در سازمان می شود.^{۱۱}

الاولی الجبلية المفطورة على استعدادها الفطري و تأكد علاقة الارتباط بجناب الله، و **التخلق بأخلاق الله** في الفطرة الثانية المكسوبة في استعداداتها الكسبية، و هي أن تكون له ملكة ولوج في ملكوت السماء و مصير الى ذي الملك و الملكوت بحسبها تطيعه. (كشي، رجال (مع تعليقات ميرداماد الأسترآبادي)، ج. ۱، ص. ۶۵) يريد بذلك **التخلق بأخلاق الله**، كما ورد ذلك في الحديث الشريف. (راغب، مفردات، ص. ۳۲)

^{۱۱} درس ۷۱ فقه الروابط از سلسلهی فقه الاداره، ۱۷ شهر رجب المرجب ۱۴۴۷.